

آر یانا

سال هفتم

اول عقرب ۱۳۲۸

شماره دهم

هشت روایت در باب بنای

شهر هرات

(صفحه دوم)

پیش از اینکه روایات دسته دوم را از نظر بگذرانیم دسته اولی را دقیقتر مطالعه میکنیم: همه میدانیم که در داستانهای عنعنوی آر یانی یا وستانی اسمای هوشنگ و طهمورث در بیابانه فصل ظهور شاهان دوره مان پیشدادی ذکر است. هوشنگ در اوستا بصورت (هوشتها) یا (هوشنغا) و طهمورث بصورت (تخو اروپا) یا (تخمه اوردور) یاد شده و سلالة یاد شاهن با این بدرویسر آغاز شده است و بقرار بیانات «زادسیرام» یکی از ماخذ پهلوی مهاجرت در عصر هوشنگ شروع و در دوره طهمورث دوام داشت و اخیر الذکر را ازین جهت (دیوبند) گویند که بامردمان محلی و بومی فلان ایران جنگها کرد و این (دیو) ها غیر از مفهوم مذهبی به همین گروه مردمان بومی هم اطلاق میشد پس از روی همین چند سطر مختصر هم معلوم میشود که مبداء روایت اول به مبداء مهاجرت آر یانیها از حوزه علیای سر دریا و آمو به فلان ایران طبق روایات عنعنوی اوستائی مطابقت دارد و سرداشتان نشان میدهد که مبداء این همه روایات اسلامی که دست به دست انتقال یافته بکجاها مربوط است و از کدام سرچشمه آب میخورد و آغاز روایت اولی دومین و روح قصص اوستائی است که از ماخذ پهلوی به ماخذ نظم و نثر فارسی سرایت نموده و بعد از آن در دوره های مختلف کلمات، تعبیرات و گوشه های

جدیدی که ساخته زمان های مختلف است دران پیوند گردیده معذالك روح اساسی عنعنوی داستان های قدیم به آسانی شناخته میشود. دخالت تاثیر آب و هوا (سردی و گرمی) تنگی جای و کثرت نفوس، اصطلاح صحرا نشینان، و بیجا شدن ها از یکجا بجای دیگر وزد و خورد ها میان دسته های مهاجر تبلوئی است که قبایل آریائی را در حین حرکت و تقرر به سمت حوزه هری رود نشان میدهد.

بهر حال بعد از رسیدن قبیله یا قبایل مهاجر در یکی از حصص فراخ حوزه هری رود که دو روایت اولی و دومی آنرا همین (اوبه) فعلی دانسته اند آنکه نقش مهم در سر نوشت مهاجرین بازی میکند همان کسی است که بنام های (شمیره) یا (شمیران) یاد شده که روایت اولی او را دختر مهوش و زیبا و بنت (همان افریدون) از فرزندان کیومرث خوانده و روایت دومی او را دختر بهمن بن اسفندیار می شمارد بقرار روایت اول مشار الیهادر میان قبایل مهاجر و متمکن (اوبه) بدینا آمد حال آنکه روایت دومی دار الملبکش را (خطه یاک بلخ) میداند. غیر ازین دو روایت که سیفی هر وی نقل میکنند در اثری موسوم به اوروز نامه که مولف آن خیام نامی میباشد (۱) ضمن داستان پیداشدن انکورومی که مفصل است شمیران بدین ترتیب یادشاه هرات خوانده شد: «اندر تاریخ نبشته اند که بهراة پادشاهی بود گامگار و فرمان روا با کنج و خواسته بسیار و لشگری بیشمار و همه خراسان در زیر فرمان او بود و از خوبشان جمشید بود نام او شمیران و این دژ شمیران که بهرات است و هنوز بر جا است آبادان او کرده است...» در اوروز نامه دختر یا پسر بودن شمیران تصریح نشده ولی مقر پادشاهی او را به هرات نسبت میدهد و همه خراسان را تابع او میخواند و او را بانی دژ شمیران می شمارد. این تذکرات دریک ماخذ دیگر نشان میدهد که چطور روح و اساس داستان های قدیم پیش از اسلام در ادب فارسی و در کتب متعدد وارد گردیده است. در روایت دوم شمیران به اسم «همای چهر آزاد» هم خوانده شده علت آن بسکمان غالب نسبت فرزندی او به بهمن بن اسفندیار است که دختر او (همای) نام داشت ولی چون به این فرزندی همه روایات

(۱) صفحه ۲۷. مزینا و تاثیر آن در ادبیات فارسی. تالیف دکتر محمد معین عضو انشکده

موافقت ندارند نمیتوان گفت که (شمیران) (همای) هم نام داشت. در باب اینکه مطابق روایت دوم عرب (شمیران) را (شمیره) می‌گفتند فوراً باید متذکر شویم که این امتزاج در اسم (شمیران) و (شمیره) اصلاً از یاد کارهای قرون وسطی است که داستان و روایات آریائی و سامی و غیره را بهم مخلوط ساخته.

چون اینجا موضوع نام در میان است به این نکته باید دقت نمود که ما ابتدا کثر نام‌های داستانی اسم شمیران با تعلقاتی که به کیومرث یا جمشید یا کشتاسب و اسفندیار داشت در اوستا و حتی در شاه‌نامه فردوسی نیامده حال آنکه شمیره در جمله نمارده آل‌لمرود ذکر است. ازین گذشته بعضی نام‌های دیگر بیشتر رنگ بیگانه دارد مثل: حمان، ملک فرحون بن کوفان، نون، خرنوش، ارغاغوش جوغن، فرود که در مقابل هوشنگ، جمشید، نریمان، کشتاسب اسفندیار بهمن بگوش ما غیر مانوس است و در ادب مانثانی از آنها نیست.

از روی روایت اول چنین معلوم میشود که صحرانشینان بعد از حرکت از (اوبه) به (کواشان) در نقطه آخر الذکر به آبادی حصار یا (دژ شمیران) پرداختند این محل هنوز به همین اسم (کواشان) در هرات موجود است و در آنجا شواهد حصار بزرگ و قدیمی دیده میشود و مطابق روایات عنعنوی اولین آبادی حوزه هری رود در همین جا بعمل آمده و همین روایت حصار شمیران را در شمال هرات متصل خندق قرار میدهد و حقیقت این است که در تعیین موقعیت دقیق حصار چنین روایات مدار اعتبار نیست و نمیتواند باشد زیرا این روایات تنها حامل خاطره دور افتاده غیر معینی است که بدان باید اهیت داد و بس شبه نمی‌نست که مورخین کلاسیک یونانی عندالوورد خود به حوزه هری رود حصاری را بنام (ارتاکانا) ذکر کرده‌اند که ما آنرا حتماً از آبادی‌های قبل از اسکندر می‌شماریم ولی آیا میتوانیم اقللاً در حدود حدس و قرائن آنرا حصار شمیران بخوانیم؟ همین سوال در مورد «حصار قندوز» یا «کهن دژ» بهمان می‌آید که طبق روایت اول در عصر متوجه «ملک مردمان حصار شمیران که (خرنوش) از قهر زندان (سهم نریمان) بود طریقی آنرا آباد کرد که حصار شمیران را هم در آغوش گرفت

(خرنوش) اول اسمی است بزرگانه و بعد میان منوچهر و ساسان نریمان حتی به تخمین روح دایستانی هم فاصله زیاد است. بهر حال ازین جزئیات باید در گذشت و طوری که بالا ذکر کرده ایم روح آنرا باید منکر است یعنی آنها همین نتیجه کفایت میکنند که مردمان صحرائشین بعد از تفرر در جزیره هری رود اول يك حصار کوچک و بعد که تعدادشان بیشتر شد دژ بزرگتری ساختند تا احتیاج به ساختن شهری محسوس شد و آنکجا نهادن بنای شهر هرات را گذاشته و به این حساب چین ظهور اسکندر یونانی شهر هراتی وجود داشت که (کهن دژ) و (دژ شیران) هر دو جزو احاطه آن بود مثلیکه قلعه اختیارالدین امروز هم در داخل باره و بروج حصار شهر موجود است و به این حساب (حصار ارنا کاسا منطه کره مورخین کلاسیک یونان) شهری بود که از همه آبادی های قبل از یونانی هرات نمایندگی میکرد.

پیشتر راجع به استعمال ادوار مختلف حتی منابع مختلف آریائی و سامی تذکره دادیم ' استعمال اسم (هیاطله) آنها به سیف جمع اصول عربی ولی بصف اسم خاص و بصورت نام شخصی والی قوم غالب که عبارت از دسته زور مند همان صحرا نشینان مهاجر و مسکن (اوبه) باشد نکات میسازد که روایان روایات فوق بدون اینکه قصوری متوجه ذهن ساده آنها باشد چه نار و بود مختلفی را بهم ریشته و بافته اند ' موضوع پیدا شدن قوم ایتل ' هیتل ' هیتل ' هیتل در حصص شمال شرقی افغانستان در تخارستان در اوائل قرن پنجم مسیحی و پراکنده شدن و استقرار آنها بعد از یک دوره عروج و سقوط در نقاط مختلف کشور منجمله در غر جستان و بادغیس چیزهایی است که حتی به خطوط رئیسه آنها اینجا کاری نداریم تنها يك نکته را میخوانیم و انمود کنیم که عسکر منشی و هجوم و غلبه که از ممیزات این قوم زنده بود و تاثیر آن در اضمحلال امپراطوری ساسانی و کوبتای هند در شرق و غرب افغانستان مشهود مییابد از روایات راوی روایت اول تاثیر افکننده و از سیف جمع اصول عربی اسم فارسی هیتل اسم خاصی برای والی جماعه صحرائشمالی ساخته که در (اوبه)

مستقر شده اند و حتماً موجی از مهاجرین آریائی میباشد که خدا میداند چندین هزار سال قبل به حوزه هری رود رسیده اند. سپس راوی در آخر روایت اولی از نصب صورت صلیب بر برجهای هرات و از ترس بودن باد شاه حرف میزند که حتماً خاطر زمانی است که هرات یکی از مراکز مهم آئین نسطوری (مسیحیون شرقی) شده بود و باز هم يك خاطرۀ دیگر تاریخی این دفعه يك مفکوره مذهبی عقب تر برده شده است قبل از اسکندر مقدونی که هنوز مسیح و آئین مسیحیت باشکله اولیه و قدیم واردت کرد ابتدائی آن میان نیامده بود چه رسد به طریقه نسطوریه. روایت ششم بیشتر به اساس همین مطالب ساخته شده و راوی در زمان ورود اسکندر در حوزه هری رود از وجود چهار نفر حواریون حضرت مسیح در هرات حرف میزند و این خود دلیلی است واضح که راویان اخبار با افکار ساده و محدود خود بکدام اندازه در ریشتن و بافتن تار و پود قصص مختلف منہمک بودند که ختابق مراتب حوادث تاریخی را بالکل نمیدیدند و چهار صد سال قبل از ظهور حضرت مسیح حواریون اورا معاصر اسکندر به هرات تقرر داده اند. اختراع دخترزی برای ضحاک بنام هرات و نسبت دادن بنای قصبه (اوبه) به مشار الیها؛ هکذا بنای باغیس به (جوغن) از فرزندان (فروه) بن سیاوش بن کیکاوس چیزهایی است که اصل آن اساس عنعنوی داشته ولی در نسبت نامها تصرفاتی بعمل آمده است.

روایت هفتم باز منحصر به اسکندر است که این دفعه محض به صفت ذوالقرنین یاد شده و به نگار قرآن مجید اشاره رفته.

روایت هشتم (سیاوش) و (اسکندر) و (دارا) را در بر میگیرد بدین ترتیب که اولی دیوار داخلی دومی دیوار بیرونی و سومی محض برجهای آنرا مدور گردانیده است خاطرۀ اولی بادی از آمدن آریاها و استقرار آنها در حوضه هری رود میدهد. خاطرۀ دومی متضمن آبادی اسکندر به هری است بدست اسکندر و خاطرۀ سومی امکان بعضی مرتب سازیها را در باره بروج شهر بدست دارای بن دا را یعنی دادبوش سوم هخامنش یادآوری مینماید